

بنیاد فرهنگی کهزاد

هشدار!

از آن عده تنگ نظرانی که با واژه های نگارستان، دانشگاه، دانشکده، بازرگانی، شهرداری، لشکرگاه، کوشک، کاخ، چاشتگاه، درگاه، بارگاه، شکارگاه، سالار، گستوان، جایگاه، بتکده، آتشکده، جلوه گاه و همانند آن احساسیت دارند و زبان علامه کهزاد را پیوسته مورد تهاجم قرار داده و واژه های تاریخی و باستانی آنرا بنا بر دلایل سیاسی و عمداً آنها را بیگانه قلمداد میکنند، جداً خواسته میشود تا **این آثار را مطالعه نکنند** تا مبادا با روبرو شدن با این واژه های نایژه احساسات شان خدشه دار شود. استاد کهزاد در افغانستان اصطلاح «دانشگاه» را قبل از آنکه در ایران مروج شود در کمیسیونی که این نوع کارها را در آن سال ها پیش میبردند، پیشنهاد نموده بود که متأسفانه نظر به مسایل تبعیض زبانی و قومی مانند دیگر واژه های پیشنهادی ایشان مورد قبول مقامات قرار نگرفت. مگر خودش همیشه کلمات، اصطلاحات و واژه های ناب فارسی دری را در آثار خود بکار میبرد مگر آنکه در چاپخانه ها آنرا تغییر میدادند. وی کوچکترین تبعیض و تنگ نظری بر زبانهای دیگر نداشت و خود اولین کسی بود که در مورد تاریخ زبان پشتو تتبعات جاودانی نمود که تا امروز مرجع و مأخذ دانشمندان میباشد. وی همچنان اولین دانشمندی بود که با نوشته های چند تن از دانشمندان دیگر بنا بر ضرورت وزارت معارف اولین کتاب **تاریخ ادبیات افغانستان** را تدوین نمود. در آن کتاب اثری از به اصطلاح "اصطلاحات ملی" سیاست-زده دیده نمیشود که دلیل دیگری بر علمی بودن زبانی این آثار میباشد.

خواننده ارجمند در قسمت دوم اینک گفتار چهارم، پنجم، ششم و هفتم کتاب «لشکرگاه» اثر علامه کهزاد تقدیم میگردد. گفتار هشتم، نهم و دهم در آینده تقدیم خواهد شد

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

لشکرگاه

کوشک سلطنتی غزنویان در دشت لکان

مطالعات تاریخی، ادبی، هنری و باستان
شناسی

تالیف

احمد علی کهزاد

اسد 1332
انجمن تاریخ
کابل افغانستان

گفتار چهارم

کوشک سلطنتی لشکرگاه از نگاه
ملک الشعرا استاد عنصری

بفر قصر تو شد خوب همچو عقد بدر
هوای بست و لب هیرمند و دشت لکان

اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو
ره سدید و خورنق نکوفتی نعمان

ز محکمی پی بنیاد او به بیخ زمین
ز برتری خم ایوان آن خم کیوان

گر از بلند رواقش نظر کنی سوی شیب
ستاره بینی روی زمین کران به کران

کوشک سلطنتی لشکرگاه از نگاه
ملک الشعراً استان عنصری

سرای فرخ بی نظیر در آفاق

یکی از متروکات با افتخار ملی

قصیده امیر عنصری و متن آن در نشر

صحرای سبز یا شادروان پیروزه رنگ

امیر عنصری در داخل کوشک دشت لکان

آبیاری و سر سبزی دشت سوزان

جداول آب و حوضچه های قصر

دانه های شبنم روی بساط سبزه و گل

همانطور که بنده و همکار دانشمند جناب استاد خلیلی روز اول کشف لشکرگاه به تاریخ 26 حمل سال 1327 پهلوی به پهلوی در پای دیوارهای نیمه ویرانه بارگاه سلطنتی محمود و مسعود قدم میزدیم و هنوز کوچکترین مفکوره راجع به کوشک دشت لکان پیش خود نداشتیم، در روشن ساختن اسرار این ویرانه های با عظمت که 950 سال فراموشی هست و بود آنرا بکلی ناپیدا ساخته بود مشترکاً قدم هائی برداشتیم که خاطره آن جزء تاریخ شده و امروز یا فردا و یا هر وقتی که از لشکرگاه یاد کنیم و یا در آن مورد سطری بنویسیم، از تذکار آن ناگزیریم زیرا همانطور که باستان شناسان به ضرب بیل و کلنگ در انکشاف معلومات مربوطه و جب به وجب در عرض و طول و عمق زمین لشکرگاه پیش رفتند، ما با خامه و مشعل تحقیقات تاریخی و ادبی وارد صحنه شده و در بالا زدن پرده های اسرار قصر، قصری که به اصطلاح جوزجانی نظیر آن در آفاق نبود، سهم گرفتیم. بعد از اینکه در ماه ثور 1327 بعد از معاینه خرابه های حوزه هیرمند بکابل مراجعت کردم، اولین مقاله مفصل خودم را مربوط به لشکرگاه که در شماره اول سرطان 1327 مجله آریانا نشر شده است، به دوست دانشمند نویسنده و شاعر توانای معاصر خلیل الله خان خلیلی اهدا کردم.

ایشان دو ماه بعد در شماره مجله «آریانا» مخصوص ماه سنبله سال مذکور تحت عنوان «لشکرگاه و قصر سلطان» مقاله ئی نشر کردند و از ین ناتوان قدر دانی ها فرمودند و در پایان مقالت موجز و بسیار مفید خود پارچه بسیار زیبایی در ستایش لشکرگاه از قلم استاد سخن سرایان عصر محمود، ملک الشعرا عنصری بصورت ضمیمه فرستادند که اینجا نظر به ارتباط موضوع مقاله و پارچه شعر هر دو را نقل میکنیم و بعد با تبصره چند در متن اشعار کوشش میکنیم تا از روزنه نگاه عنصری کوشک سلطنتی غزنویان را یکجا معاینه کنیم.

اینک متن مقاله:

بعد از القاب: تتبع و استقصاء، کاوش ها و کوشش ها که در مقاله لشکرگاه خود مندرج فرموده بودید شادم که پس از روزگاری مرا بدان آورد که سخنان چند بدان پیشگاه گرامی تقدیم کنم. لشکرگاه زابل که یادی از حشمت دولت باعظمت

صفاریان و شکوه گیتی ستانی و جهانگیری شهنشاه بزرگ وطن یمین الدوله و امین المله ابوالقاسم نظام الدین محمود غزنوی انارالله میباید در بطون تاریخ این کشور مقام شامخی دارد. بر شما بود که در پیرامون آن صفحه مشعشع بدان گفتار زیبا پیرایه بندیده آنرا با هوامش و تعلیقات عالمانه خویش روشن گردانیده آن کاخ های بلند که اکنون با گردش روزگار و تحول سال و ماه مفاوز و اتلالی بیش نمانده زمانی صحنه آزمون قلم و قریحت توانای گویندگان و شعرای بزرگ کشور بوده منتها این قدر فرق دارد که نبشته های حماسی و ترانه های افتخاری آن ها امروز به تذکرات غم انگیز و حسرت نوای ماها عوض شده. امیر عنصری و فرخی در اقبال عظمت و جلال آن مبهوت می شدند و هر چه می سرودند متکی بر مناعت ملی و نازش های ادبی بود و شما و امثال شما زید کم الله هر چه مینگارید قطرات اشکی است که به آن متروکات ملی و بقایای باستانی نثار میگردد. فرخی چنانکه شما در مقالت خود اشاره کردید قصر سلطانی را در اقصای سهمگین صحرائی میدانست که ریگ او میدان دیو، خوابگاه اژدها، بالین ببر، بستر شیر ژیان بود. خروش هیرمند از کنار شهر بست بیدارش میکرد منظر عالی شه از فراز دژ لکان و کاخ سلطانی دیدگانش را نور می بخشید، باد میوند که با مشک و بان آمیخته بود بر رویش میوزید، مرکبان جانورکش و بیجان که از آب رکاب داشتند و از باد عنان نظر خورده بین موشگافش را جلب مینمود، از بست تا میمند بستایش مقام خواجه بزرگ آفتاب کارمندان رهسپار میشد. امیر عنصری با وصف آنکه قلم و قریحت توانای وی از بیان هیچ چیزی عاجز نبود، در ستایش آن کاخ با شکوه از گفتار باز می ماند و در مقابل آن بزرگی و عظمت خضوع خویش را بخاموشی ادا میکرد، ابیات پایان از چکامه ایست که در ثنای محمود و ستایش لشکرگاه سروده. من گفته های نفیس وی را بشما فرستادم اگر لازم میدانید بر مقاله خویش ذیل نمائید و احترامات مرا بپذیرید.

بفر قصر تو شد خوب همچو عقد بدر
هوای بست و لب هیرمند و دشت لکان

اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو
ره سدید و خورنق نکوفتی نعمان

بیویش اندر عطار هندوان عاجز
برنگش اندر نقاش چینیان حیران

یکی نگاشته رنگی که بی تکلف رنگ
شود ز دیدن او دیده ها نگارستان

فروغ او بشب تیره نور روز سفید
هوای او بزمستان برنگ تابستان

به پشت ماهی پایش، بیرج ماهی سر
زهی باصل و سر برجهاش بر سرطان

بهار طبع و لیکن بدو بهار خریف
ارم نهاد و لیکن بدو ارم خلقان

ز محکمی پی بنیاد او به بیخ زمین
ز برتری خم ایوان او خم کیوان

ور از رواق گشادش نظر کنی سوی آب
همه قوای جسد بینی و غذای روان

بروی صحرا چندانکه چشم کار کند
کشیده بینی پیروز رنگ شاد روان

بلور حل شده بینی به پیش باد صبا
شکن گرفته چو زلف بتان ترکستان

ز عکس آب هوا سبز گشته چون خط دوست
سپهر سبز و چنان سبز گشته چون بستان

ز سبز کله خرما درخت مطرب وار
همی خروشد بلبل همی زند دستان

گر از بلند رواقش نظر کنی سوی شیب
ستاره بینی روی زمین کران به کران

بساط ارزق بینی فراخ در شبنم
برا بساط پراگنده لؤلؤ و مرجان

دگر یکی بدر خانه ژرف درنگر
کشیده بینی حصنی ز گوهر الوان

روان تخت سلیمان و آب زیر روان
بسان صرح ممرد که خلق از و بگمان

ز عکس او مثلون شده چو قوس قزح
و گر بخواهی شو بنگر و درست بدان

شده است بسته زبانه ز وصف کردن او
بوصف هر چه بخواهی منم گشاده زبان

بدین لطیفی جانی بدین نهاد سرای
نکرد جز تو کس ای شهریار در گیان

همیشه تا به جهان در بود قران و قرین
قرین دولت بادی بصد هزار قران

چون قراریکه در تمهید این مبحث اشاره نمودیم، تحقیقات تاریخی و ادبی ما هم راجع به لشکرگاه قدم به قدم مراحل انکشاف خود را پیمود و تذکار آن قدم ها ولو هر قدر کوچک هم باشد در ین مجموعه بی مورد نیست. به تعقیب ابیات زیبایی امیر عنصری پارچه نثری را نقل میکنیم که ضمن مقاله ئی در شماره دوم سال اول مجله ژوندون پنج سال قبل نشر شده است و صورت نثر نظم فوق است و در آن کار دیگری نکرده ایم جز اینکه تار و سوزن گرفته و دانه های غلتان مروارید آبدار اشعار او را به رشته کشیده ایم. اینک آن رشته:

"قصر تو در هوای بست و لب هیرمند و در دامن دشت لکان در سایه فر شاهی
به در عقد شده. اگر نعمان سرای فرخ ترا میدید دروازه کاخ سدیر و کوشک
خورنق را نمیکوفت زیرا قصر تو که به بوی عطار هندوان عاجز و به رنگش
نقاش چینیان حیران مانده، چنان رنگ آمیز است که بی تکلف رنگ دیده از دیدن
آن نگارستان شود و فروغ او به شب تیره نور روز سفید را ماند. این کاخ چنان
ارج و بلند است که پایش بر پشت ماهی و سر برجهایش بر برج سرطان اصابت
کند. از محکمی پی بنیاد آن به بیخ زمین رسد و از برتری خم ایوان آن به خم
کیوان خورد. اگر از رواق گشادش سوی آب نظر کنی، قوام جسد و غذای روان
یابی. بر روی صحرا چندان که چشم کار کند شاد روان پیروزه رنگ بینی کشیده

و بر روی آب بلور حل شده بینی که به پیش باد صبا چون زلف بتان ترکستان شکن گرفته و از عکس آب، هوا چون خط دوست و سپهر چون بستان خرم سبز گشته، از کله سبز درخت خرما بلبل مطرب وار همی خروشد و دستان زند. از بالای رواق بلندش زمین کران تا کران ستاره نماید و بر بساط ارزق دانه های شبنم در و مرجان جلوه کند. بدر خانه اگر ژرف در نگری حصنی بینی کشیده از گوهر الوان و تخت سلیمانی سلطان در بارگاه کاخ جائی باشد که از زیر آن آب روان گذرد و از عکس الوان آن قوس قزح در سطح پهناور آب گسترده شود و با اینکه بوصف هر چه بخواهی گشاده زبانم از تعریف کاخ بسته زبانم، زیرا جائی بدین لطیفی و سرائی بدین نهاد جز تو ای شهریار کسی در گیان بنا ننهاد. پس تا قران و قرین در جهان است، قرین دولت باشی."

این پارچه زیبای عنصری که از نظر بداعت شعری ارزش آن پیش همگان مسلم است، از نظر معلومات تاریخی و معماری و مهندسی و هنری سند بسیار مفید و قیمت داری است زیرا قراریکه دیدیم استاد عنصری مانند نقاش چیره دست آنچه در کاخ سلطنتی کوشک دشت لکان دیده همه را رسم کرده و مانند کمره خودکار کلیات و جزئیات قصر سلطان را گرفته و به آیندگان انتقال داده است. درست است که امیر فرخی سیستانی در طی مسافرت های خودش از سیستان به بست از آب هیرمند، از دژ شهر و از منظر عالی شه، فراز آن و از دورنمای کوشک لشکرگاه در دشت لکان صبت کرده است. دیدن لشکرگاه از نظر فرخی دلچسپ است ولی دیدنی است از دور که عظمت بنا و کاخ را در دامن پهناور دشت لکان ترسیم میکند. درست است که بیهقی از نظر تاریخ و اصل نسبت بنای کاخ به محمود و مسعود حرف هائی دارد و زندگانی سلطان مسعود و خدم و حشم دربار وی را با جزئیات حیات رسمی و خصوصی سلطان شرح میدهد ولی اگر این پارچه امیر عنصری نمی بود، از نوشته های ایشان یک سلسله معلومات مفید و قیمتدار را استخراج نمیتوانستیم. فرق میان فرخی و عنصری در معرفی قصر سلطانی لشکرگاه این است که اولی کاخ را از بیرون، آنهم از دور دیده و دومی علاوه بر اینکه منظره خارجی بنا و استحکام بنیاد و بلندی و فراخی رواق ها و چشم انداز های بدیع آنرا یکسو روی سطح بلورین آب های هیرمند و سوی دیگر جانب بساط پیروزه گون صحرا شرح میدهد. درست مانند رهنمائی که نو واردی را به داخل قصری رهنمونی کند، دست خواننده را گرفته اطاق به اطاق تالار به تالار میگرداند تا چشمش از دیدن نقش و نگار و تصاویر رنگه و الوان گوناگون نگارستان شود و از بوی عود و مشک و بان بیهوش گردد. عنصری آنقدر تصاویر و نقش و نگار در و دیوارهای داخل کاخ سلطانی را دیده که به اصطلاح او اگر چینی ها میدیدند حیران میشدند و جا دارد بگوئیم کوشک سلطنتی مانند ارژنگ مانی یک پارچه نقش و تصاویر بود، نقش و تصاویری که بیننده از دیدن

آن مات و مبهوت میماند. در ازمنه قدیم در قصور سلطنتی عود میسوزانیدند و عنصری حتماً در روزگاران محمود و مسعود روزهای خوشی در معیت سلاطین غزنوی گذرانیده و از آنهمه بوها بیهوش و مدهوش شده و آنقدر در طرز بیان خود این همه خوش بوئی ها را در کارگاه دماغ خواننده نزدیک میسازد که بعد از تقریباً هزار سال ما هم آنرا استشمام میکنیم.

معلومات استاد عنصری از نظر توپوگرافی و موقعیت محلی ئی قصر، از لحاظ زراعت و باغ داری و آبیاری نکات بسیار مفید و دلچسپ دارد و برای کسانی که لشکرگاه را امروز در دامن دشت سوزان و بی آب و علف نگاه می کنند در خور دقت بسیار است. اگر از طرف دیگر تحقیقات باستان شناسی و کشفیات حفاری به کمک ما نمیرسید، شاید قبول بسیاری از نکات متذکره عنصری مشکل و حتی غیر ممکن معلوم میشد ولی بقسمی که در بحث حفاریات لشکرگاه مختصراً شرح دادیم نه تنها گرد و نواح و پیرامون قصر سبز بود و باغ های شکار و تفریح در آن نواحی وجود داشت بلکه آب ذریعه ارهت و چرخ های بسیار بزرگ و قوی به ارتفاع 12 و 15 متر از سطح رودخانه بلند کشیده میشد و ذریعه جویچه ها و نل های گل پخته و لوله کشی های فنی در باغ ها و حتی در داخل اطاق های قصر جریان داده میشد چنانکه مجرای آب و حوضچه در داخل تالار دربار کوشک سلطانی به ملاحظه رسیده است و مهندس هیئت باستان شناسی فرانسوی در پلان داخل قصر آنرا ترسیم کرده است. هکذا قراریکه شرح دادیم، در صفحه وسط باغ شکار که پیشاپیش حصص وسطی لشکرگاه ساخته شده بود و محوطه بزرگ مربع آن با دیوارها و مدخل بزرگ تا حال موجود است، حوض هشت ضلعی کشف شد. شبهه ئی نیست که علاوه بر آب هائیکه ذریعه ارهت و چرخ از رودخانه گرفته میشد، جوی ها و کانال های دیگری هم بود که مانند نهر سراج امروزی از نقاط مقابل گرشک فعلی آب را به دشت لکان در حواشی دور و نزدیک قصر سیر میداد و با این آب ها «روی صحرا چندانکه چشم کار میکرد شادروان پیروزه رنگ» جلب نظر مینمود و کله های درخت خرما تا فاصله های دور فضا را سبز و معطر ساخته بود و بلبل و هزارستان در شاخسار انبوه آن داستان سرائی میکرد. این معلومات از نظر بسط زراعت و نهال شانی برای ریاست آبیاری و بهره برداری رود هیرمند که مقر خویش را در جوار خرابه های لشکرگاه انتخاب کرده است، بسیار مفید و قیمت دار است زیرا به شهادت یکی از بزرگترین خداوندان سخن که خود بچشم سر کاخ لشکرگاه و کاخ نشینان آن را دیده سبزی دامن صحرا و دشت های گرد و نواح لشکری بازار را مشاهده میفرمائید. بساط فراخ ارزق که دانه های درشت شبم چون لؤلؤ و مرجان روی سبزه ها و گل های آن نشسته بود، نشان میدهد که کاخ و پیرامون آن را چه بستان خرم و دلاویز فراگرفته بود. عنصری از تخت سلطان و از جریان آب زیر تخت

صحبت میکند، این صحبت ها دیگر در روشنی تحقیقات باستان شناسی حکم تخیل و مبالغه های ادبی و شعری ندارد بلکه حقیقت مسلم است. حقیقتی که صورت واقع کیف آنرا بیشتر شرح دادیم. هر قدر در ین پارچه قصیده استاد دقت شود، ملاحظات بسیار مفید دیگر وارد میشود و یقین داریم با همین تبصره مختصر هم که اینجا بعمل آوردیم خوانندگان گرامی با ملک الشعراى دربار محمودى همنا شده و خواهند گفت:

بدین لطیفی جایی بدین نهاد سرای
نکرد جز تو کس ای شهریار در گیان

گفتار پنجم

کشتی رانی روی آب های هیرمند

مرکیان آب دیدم سرزده بر روی آب
پالهنک هر یکی پیچیده بر کوه گران

جانور کش مرکبانی سرکش و نا جانور
آب هر یک را رکاب و باد هر یک را عنان

بر سر آب از بر زین گسترانیده زمین
و آن زمین از زیر هر ماهی بفریاد و فغان

کشتی رانی روی آب های هیرمند
هیرمند، رودخانه هزار بازو
هیرمند، «نیل افغانستان»
ترعه سنا رود بین بست و زرنج
کشتی های کوشک دشت لکان
پلی که روی زورق ها بسته شده بود
کشتی رانی مسعود روی هیرمند
ناو مخصوص سلطان مقابل لشکرگاه
چطور سلطان از غرق شدن نجات یافت

رودخانه هیرمند که یاقوت آنرا رودخانه هزار شاخه میخواند بعد از اینکه از حصص کهستانی قلب افغانستان در خم و پیچ کوه ها و دره ها هزاران پیچ و تاب میخورد، بالاخره در نزدیکی های گرشک وارد زمین های هموار حاشیه شرقی نیمروز شده و در حالیکه سطح آن پهنائی میگیرد و از سرعت رفتار آن میکاهد و غریو آن می نشیند، با سیر متین و ملایم از جلگه عظیم و پهناور سیستان عبور نموده و به هامون فرو میریزد.

این رودخانه عظیم همانقدر که در دره های هولناک کوه بابا خشمگین و غضب ناک است، در خاک های همجوار جلگه نیمروز و سیستان نرم و ملایم میشود و بصورت رودخانه بسیار فیاضی درمی آید و بسیار بجا است که آنرا «نیل افغانستان» بخوانیم.

رودخانه بزرگ هیرمند در حصص سفلی مسیر خود از حوالی گرشک تا هامون در فاصله تقریباً 3 صد کیلومتر لاینقطع از میان یک سلسله خرابه ها میگذرد. خرابه هائی که هر کدام آن روزی شهری، دهکده ئی، قصری، کوشکی، کاخی، قلعه ئی، معبدی، آتشکده ئی، یا مسجدی بوده که از روزگاران باستان از 5 – 6 هزار سال قبل، شاید پیشتر از آن از موقعی که انسان در بستر این رودخانه حاصل خیز متمکن شد تا اواخر قرن 8 هجری یکی بر سر دیگری آباد کردند و رودخانه بزرگ تاریخی علاوه بر اینکه به این شهرها و باشندگان آن آب میداد بهترین وسیله مراوده و ارتباط ایشان هم بشمار میرفت.

رودخانه بزرگ هیرمند از حوالی گرشک تا هامون قابل کشتی رانی است و به شهادت اسناد تاریخی اقلأ گفته میتوانیم که در عصر اسلامی، در دوره های صفاری و غزنوی که سیستان به منتهای آبادی و ناز و نعمت و فراوانی رسیده بود، کشتی ها به کثرت روی آب های آن بین لشکرگاه و بست، بین بست و زرنج و حتی بین زرنج و هامون حرکت میکرد.

اسطخری مینویسد که بین زرنج و بست ترعه ئی کشیده شده بود بنام «سنا رود» که مسافرین و مال التجاره ذریعه زورق ها و کشتی ها میان دو شهر رفت و آمد داشتند و حمل و نقل میشدند. بواقع شهر زرنج که پایتخت سیستان بود، نهرهای متعددی داشت که از رودخانه هیرمند آب میگرفت. در 30 میلی شرق خرابه های شهر مذکور یک سلسله بندهائی روی هیرمند وجود داشت و از اینجا مقدار زیاد آب با 5 نهر بزرگ بطرف شهر زرنج میرفت که معروف ترین آن همان نهر یا ترعه «سنا رود» است که از همه نهرها بزرگتر و طولانی تر و پر آب تر بود. در اوقات عادی کشتی ها از لشکرگاه تا بست و از بست تا فاصله 30 میلی شهر

زرنج روی مجرای رودخانه حرکت میکردند و بعد از راه ترعه سنا رود بطرف زرنج میرفتند و در اوقات آب خیزی کشتی ها از همین ترعه سنا رود از زرنج هم گذشته تا هامون سیر و گردش میکردند.

شبهه ئی نیست که این زورق ها بخصوص در خط حرکت خود بین بست و زرنج بیشتر محمولات تجارتي را انتقال میدادند زیرا زرنج و بست در تمام دوره های قرون وسطی دو مرکز بزرگ بازرگانی بشمار میرفت و کاروان های مال التجاره یکطرف از حصص جنوب و جنوب شرق ایران و جانب دیگر از سرزمین پهنای هند از راه سند و بلوچستان وارد میشد و بیشتر در مرکز مهم تجارتي مانند بست مبادله و خرید و فروش بعمل می آمد.

التصاق رودخانه ارغنداب و هیرمند در مجاورت بست از نظر کشتی رانی و مرادوات روی آب امکانات دیگری را فراهم کرده بود. تاریخ درین حصه چیزی نمیگوید ولی خاموشی منابع دلیل شده نمیتواند که ارغنداب بکلی در مراده از راه آب سهمی نداشته باشد زیرا قراریکه خود دیده و از روی تجربه خویش مینویسم، در سال 1312 که بنا بود هیئت «کاروان زرد» فرانسوی از هرات به کابل بیاید، بغرض مطالعه امکانات عبور دادن موترهای ثقیل هیئت ذریعه کشتی از آب های هیرمند و ارغنداب یک ماه با پروفیسور هاکن و کپتان پکور در گرشک توقف داشتیم و چون موتر تلگراف بی سیم هیئت که وزن زیاد داشت با یک کشتی از رودخانه عبور داده نمیشد، یک کشتی دیگر را از مقابل کوه کران ارغنداب از راه آب به محل تلاقی دو رودخانه آوردند و بعد کشتی مذکور را از مقابل خرابه های بست روی آب های هیرمند به گرشک رسانیدند و آنگاه عمه هیئت فرانسوی تحت مراقبت انجنیر «فراسی» دو کشتی هیرمند و ارغنداب را با ریسمان های فلزی بهم بسته و موتر های ثقیل هیئت عبور داده شد.

این وقت هائی بود که هیرمند و ارغنداب پل نداشت (اگرچه حالا هم پل های اساسی ندارد) و لاری ها و مسافرین ذریعه کشتی ها عبور داده میشد و اداره این کشتی ها بدست خانواده بلوچی ئی بود که در کناره های چپ هیرمند مقابل گرشک دهکده ئی محقری داشتند و کلان دهکده که رئیس ملوانان کشتی بود حین عبور هیئت «کاروان زرد» از بس طرف رجوع قرار گرفته بود به لقب «بابه دریا» مشهور شد.

رودخانه هیرمند در حالیکه «دشت لکان» را در یک نیم دایره بسیار وسیع در بر میگیرد از پای خرابه های لشکرگاه و بالاخصار بست میگذرد و مجرای رودخانه طوری به خرابه های این دو محل نزدیک است که انعکاس سایه دیوارهای بلند

لشکرگاه و کنگره های بروج نیمه ویرانه حصار بست روی آب منعکس میشود. برای عبور و مرور از سواحل چپ به کناره های راست رودخانه در مقابل بالاحصار بست پلی بود که قرار تذکر مقدسی روی یک عده زورق ها بسته شده بود و قراریکه سردار محمد یونس خان نائب الحکومه سابق قندهار به بنده اظهار فرمودند، در پای خرابه های بالاحصار بست در چند متری سواحل بقایای تهداب برجی هنوز زیر آب موجود است و احتمال بسیار میرود که زنجیر کشتی های پل به برج مذکور بسته میشد.

در مقابل لشکرگاه که به فاصله یک فرسخی (7 کیلومتری) شمال شرق خرابه های بست افتاده، پل وجود نداشت و حتی خود سلاطین غزنوی، محمود و مسعود اگر برای شکار و تفرج به کرانه های راست رودخانه میرفتند، هیرمند را ذریعه زورق ها عبور میکردند و برای اثبات این نظریه به زبان استاد ابوالفضل بیهقی به شرح واقعه روز دوشنبه هفتم صفر سال 428 هجری قمری می پردازیم:

"... و روز دوشنبه هفتم صفر امیر شبگیر بر نشست و بکنار هیرمند رفت با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان و خوردنی و شراب بردند و صید بسیار بدست آمد که تا چاشتگاه بصید مشغول بودند پس به کران آب فرود آمدند و خیمها و شرعها زده بودند نان بخوردند و دست به شراب کردند و بسیار نشاط رفت از قضای آمده پس از نماز امیر کشتی ها بخواست و ناوی ده بیاوردند یکی بزرگتر از جهت نشست او راست کردند و جامها افگندند و شرابی برو کشیدند و وی آنجا رفت با دو ندیم و کسی که شراب پیماید از شراب داران و دو ساقی و غلامی سلاح دار و ندیمان و مطربان و فراشان و از هر دستی مردم در کشتی های دیگر بودند و کس را خبر نه، ناگاهان دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده نشستن و دریدن گرفت آنگاه آگاه شدند که غرق خواست شده، بانگ و هراز و غریو خاست امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی های دیگر بدو نزدیک بودند ایشان درجستند و هفت هشت تن امیر را بگرفتند و بر بودند و بکشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد چنانکه یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمائده بود از غرق شدن اما ایزد عز ذکرة رحمت کرد پس از نمودن قدرت و چون امیر به کشتی رسید کشتی ها برانند و به کرانه رود رسانیدند و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و بر نشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ بپا شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند چون پادشاه را سلامت یافتند خروش دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آنرا اندازه نبود، و دیگر روز امیر نامها فرمود بغزنین و جمله مملکت برین حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت بدان مقرون شد و

مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار بار هزار درم بدیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را و نبشته آمد و به توقیع موکد شد و مبشران برفتند و روز پنجشنبه امیر را تب گرفت تب سوزان و سرسامی افتاد چنانکه بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان مگر اطباء و تنی چند از خدمتگاران مرد و زن را در ها سخت متحیر و مشغول شد که تا حال چون میشود..."

این پارچه که به ذات خود یک واقعه بسیار دلچسپ و بسیار مهم تاریخی عصر سلطنت سلطان مسعود پسر محمود غزنوی را نشان میدهد، به موضوع خاص این مبحث که عبارت از کشتی رانی ها روی هیرمند میباشد، تعلق خوبی دارد. بالا گفتم که کوشک سلطنتی لشکرگاه طوری در جناح شمالی خود متصل کرانه های هیرمند افتاده بود که با خرابی های وارده و مرور تقریباً هزار سال هنوز هم سایه دیوار های بلند کاخ در آب های رود خانه می افتد.

کوشک سلطنتی همان طور که دروازه یا دروازه هائی رخ بطرف دشت لکان داشت، مدخل یا مدخل هائی بطرف بستر رودخانه هم داشت و معمولاً همیشه یک دسته کشتی های مخصوص قصر در امتداد سواحل لنگرانداز بود. وجود کشتی کنار سواحل هیرمند اختصاص به کوشک سلطنتی نداشت بلکه کشتی های کرائی و تجارتی برای حمل و نقل و سیر و گردش در کرانه سواحل متصل شهر بست بیشتر دیده میشد چنانچه مرکبان آب که فرخی سیستانی پالهنک هر یکی را پیچیده بر کوه کران دیده است، همین کشتی هائی بود که در مقابل شهر بست و متصل کوشک سلطنتی لشکرگاه در کرانه های هیرمند لنگر انداز بود و ریسمان های آنها در برج های مستحکمی بسته بود که در نگاه شاعر سیستانی چون «کوه گران» استوار و پایدار می بود.

کشتی هائی که برای سیر و گردش و تفرج برای بزرگان و اعیان و شخص سلطان اختصاص می یافت البته ظریف تر و قشنگ تر بود و با قالی ها و شراع ها و دوشکچه ها فرش و مزین میشد چنانکه دیدیم در میان ده کشتی که برای عبور سلطان مسعود و ندیمان و خدم و حواشی او آوردند، یک کشتی کلان تر را برای شخص سلطان و دو نفر ندیمان او بیاراستند و بهر علتی که بود اتفاقاً حین بازگشت به قصر سلطنتی همین کشتی سوراخ شده، آب داخل زورق شد و نزدیک بود که مسعود غرق شود و بالاخره به کمک همراهان که در کشتی های دیگر بودند، نجات یافت.

بهر حال به اساس اسناد و مدارک تاریخی هویدا است که رودخانه هیرمند از حوالی گرشک تا هامون قابل کشتی رانی بود و مؤرخین و جغرافیه نگاران قرون

وسطی، اسطخری و مقدسی و بعدتر بیهقی و فرخی در ین موارد مطالب صریح دارند و چون حوزه سفلی این رودخانه که نام قدیم «نیمروز» آنرا احتوا میکند اخیراً در تشکیلات اداری مملکت بحیث حکومت اعلی گرشک مرکزیتی بخود یافته است و در اثر انکشاف امور بهره برداری وادی هیرمند آبادی ها بیشتر در امتداد این رودخانه در نقاط مختلف تعمیر خواهد شد، موضوع کشتی رانی روی هیرمند بار دیگر روی کار خواهد آمد و برای حمل و نقل و گردش و سیاحت از آن کار خواهند گرفت.

کشتی رانی روی آب های هیرمند از نظر جهان گردی (توریزم) خالی از دلچسپی نیست علی الخصوص که در آینده لشکرگاه خودش مرکز رهایش و فعالیت ریاست بهره برداری وادی هیرمند خواهد شد و سیاحین نه فقط به دیدن خرابه های لشکرگاه خواهند آمد بلکه از جاهای دیگر هم دیدن خواهند کرد. در واقع از حوالی گرشک تا هامون سیستان رودخانه هیرمند در تمام مسیر خود یا اقل در اکثر حصص آن از کنار و میان خرابه ها میگذرد و بهترین راه و وسیله ئی برای دیدن آنها مسیر هیرمند و کشتی است. هیئت باستان شناسی فرانسوی برای شناسائی موقعیت خرابه های کنار رودخانه در نظر دارد که با کشتی از راه آب گردش هائی بعمل آرد. یقین است با این نظریه به پیمانہ وسیع مطالعات ایشان در حوزه هیرمند تکمیل خواهد شد.

گفتار ششم

تصاویر رنگه دیواری کاخ لشکرگاه

یکی همچو دیبای چینی منقش
یکی همچو ارژنگ مانی مصور

نگاریده بر چند جای مبارک
شه شرق را اندر ان کاخ پیکر

بیک جای در رزم و در دست ژوبین
بیک جای در بزم و در دست ساغر
«فرخی»

یکی نگاشته رنگی که بی تکلف رنگ
شود ز دیدن او دیده ها نگارستان

ببویش اندر عطار هندوان عاجز
برنگش اندر نقاش چینیان حیران
«عنصری»

در کوشک باغ عدنانی از سقف تا به پای زمین صورت کردند
صورت های الفیه و انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه.
«بیهقی»

تصاویر رنگه دیواری کاخ لشکرگاه
نقاشی یکی از مظاهر هنری عصر غزنویان
نقاشی های باغ عدنانی هرات
حیات جوانی مسعود در هرات
کشف اولین تصویر رنگه از لشکرگاه
چهار هزار غلامان سرای سلطانی
کلاه های چهارپر و گرز های زرین
کلاه های دوپر و گرزهای سیمین
تشخیص چهل و چهار تصویر در تالار دربار
ارتباط هنری غزنوی و ادوار پیشتر

آوازه تمدن درخشان افغانستان در دوره غزنویان که مصادف به قرن های چهار و پنج هجری میباشد از خلال نوشته های مؤرخین و شعرای نامور وطن جسته جسته بگوش رسیده و کسانی که به این گونه آثار چه نظم و چه نثر سر و کار دارند خود بهتر میدانند که پایه دانش و بینش و معیار ذوق و قریحه و استعداد هنر نمائی کشور محمود و مسعود بکجا رسیده بود.

از مناظر هنر نمائی های استادان این عصر در عالم معماری و حجاری و فلزکاری آثار موجود است مانند طاق بست و منارهای غزنی و یک عده ظروف و اشیای فلزی که اطاق غزنه را در موزه کابل زینت بخشیده است.

شبههئی نیست که ما از زبان شعرا و مؤرخین بزرگ چون امیر عنصری و فرخی و استاد ابو الفضل بیهقی و منوچهری و مسعود سعد سلمان و دیگران بسیار چیز ها شنیده و خوانده ایم ولی این همه شنیدگی ها و خواندگی ها از بس شگفت انگیز بود تا چند سال قبل که هنوز لشکرگاه کشف نشده بود به نظر ما خواب و خیال و مبالغه آمیز می آمد و چون شعرای مدیحه سرا در عالم تخیلات شاعرانه اغراق کاری ها هم کرده اند خواهی نخواهی همه نوشته های ایشان را مبالغه می پنداشتم، بیخبر از اینکه چکامه های غرا و قصاید خداوندان سخن چون فرخی و عنصری و منوچهری و مسعود سعد پر از نکات مهم تاریخی هم است و در بعضی موارد این نکات به اندازه مهم و غنیمت است که پیدا کردن آن بعد از نهصد و هزار سال به ذریعه دیگر امکان پذیر نمیباشد.

بحث ما بیشتر در بین مبحث دایر بر میزان پیشرفت های فنی و هنری عصر غزنویان است که بحیث یک دوره تمدن مشخص اسلامی خراسان یا افغانستان از امروز به بعد در اطراف آن تحقیقات شود و به اثبات رسانیده شود که آنچه شعراً و مؤرخین بزرگ ما در طی نهصد سال گفتند و نوشتند بیشتر آن جنبه های حقیقت داشت و به پهلوی تمدن فرهنگی و ادبی و عرفانی و فکری یک مدنیت درخشان به مفهوم عام کلمه در سر تا سر افغانستان عصر غزنوی و خاک های مفتوحه آن شعشعه پاشی میکرد.

در ذیل همین تمدن صنایع مستظرفه با تمام مظاهر آن چون معماری، حجاری، موسیقی، نقاشی، رسامی، سنگتراشی و طبعاً ادبی به کمال ترقی رسیده بود. ترقی ئی که بعد از نهصد و هزار سال به خورد و ریزه آثار باقی مانده آن به دیده استعجاب مینگریم و هر کدام آن به ذات خود منبع الهام و سرمشق پیشرفت های کنونی و آینده ما خواهد بود.

این بحث طولانی و مفصل است و قراریکه بالا اشاره کردیم باید از امروز به فکر آن باشیم و در آینده در اطراف هر قسمت آن کتابها بنویسیم لذا رشته صحبت را در عمومیات تمدن درخشان غزنوی همین جا گذاشته موضوع خصوصی این مبحث را که نقاشی و تصاویر رنگه دیواری است، مختصراً مطالعه میکنیم.

غزنویان در نقاط مختلف افغانستان و در اقطار خاک های پهناور امپراطوری و در شهرهای آبادان کشور چون غزنی که دارالملک بود و جاهای دیگر مانند بست، زرنج، هرات، گوزگانان، بلخ، تگین آباد و گردیز و غیره یک سلسله قلعه ها و کاخ ها و کوشک ها و خانه ها داشتند که به نام های کاخ پیروزی، کوشک نو، کوشک نو مسعودی، کوشک مبارک، کوشک عدنانی، کوشک در عبدالاعلی، کوشک دشت لکان و صد های دیگر در متون تاریخ و ادبیات ما ثبت است و اینجا معدودی را نام بردیم. بهمین طریق صدها کاخ و قصر دیگر چه در غزنی و چه در شهر های ایالات به وزرا و حاجب ها و سپه سالاران و منشی ها و ندیم های سلاطین تعلق داشت.

تا جائی که متون شهادت میدهند در و دیوار کوشک های سلطنتی بسیار مزین و پر نقش و نگار بود و صحنه های مختلف رزمی و بزمی در دیوار های قصر ها نقش میشد چنانچه فرخی در قصیده ئی که در ثنای محمود دارد و مطلعش اینست:

بفرخنده فال و بفرخنده اختر
به نو باغ بنشست شاه مظفر

بعد از اینکه این باغ زیبای غزنه را با همان قدرت شاعرانه که مخصوص خود او است، تعریف میکند به توصیف کاخی که میان باغ است میرسد و میگوید:

یکی کاخ شاهانه اندر میانش
سر کنگره بر میان دو پیکر
بکاخ اندرون صفه های مزخرف
در صفه ها ساخته سوی منظر
یکی همچو دیبای چینی منقش
یکی همچو ارژنگ مانی مصور
نگاریده بر چند جای مبارک
شه شرق را اندر آن کاخ پیکر
بیک جای در رزم و در دست ژوبین
بیک جای در بزم و در دست ساغر

این کاخ قراریکه دیدیم در وسط باغی موسوم به «نو باغ» وقوع داشت و اگر به مناسبت اسم «نو باغ» کاخ وسط آنرا «کوشک نو» بخوانیم، خواهیم دید که بدین اسم و صفت کاخی در غزنه بوده ولی در بعضی موارد بیهقی آنرا کوشک نو مسعودی خوانده و ازین معلوم میشود که این کوشک نو بدست مسعود بنا یافته بود و کاخ «نو باغ» کاخ دیگری بود. بهر حال اینجا تعیین هویت کاخ و باغ چندان اهمیت ندارد و در اینکه نو باغ و کاخ وسط آن هر دو در غزنی بوده شبههئی نیست، سخن سر تصاویر است و به شهادت استاد فرخی چون و چرائی باقی نمی ماند که دیوار های کاخ مانند دیبای چینی و ارژنگ مانی منقش و مصور بوده و در چند جای مبارک پیکر شاه شرق، تصاویر سلطان زابلی محمود غزنوی در مجالس بزم و رزم نقش شده بود که در یکجا ژوبین در دست داشت و در جای دیگر ساغر در کف او بود. کلمات بزم و رزم و ژوبین و ساغر و پیکر نشان میدهد که تصاویر دیواری کاخ «نو باغ» غزنه تنها مناظر طبیعی نبوده و پیکر شاهانه و دیگر تصاویر انسانی را هم میکشیدند و صحنه های جنگی و بزم های عیش و نوش سلطان همه را در دیوارها نقش میکردند.

بیائیم به شهادت بیهقی: استاد ابوالفضل کاتب دیوان رسالت و مؤرخ خورده بین و موشگاف عصر غزنوی که آثار لایموت او تاریخ مسعودی شاهکار بی مانند است، در باب نقوش تصاویر رنگه در دیوارها شهادت صریح میدهد و دست ما را گرفته در یک گوشه دیگر کشور در هرات در باغ «عدنانی» در خلوت خانه شهزاده مسعود بن محمود تصاویری بما نشان میدهد. اینک چند سطر مطلوب را از اثر جاویدان او اقتباس میکنیم: در باب مسعود گوید:

"... بروزگار جوانی که به هرات میبود و پنهان از پدر شراب میخورد پوشیده از ریحان خادم، فرود سرای خلوتها میکرد و مطربان میداشت مرد و زن که ایشان را از راه های نبیره نزدیک وی بردندی در کوشک باغ عدنانی فرمود تا خانه برآوردند، خواب قیلوله راوان را مزملها ساختند و خیشها آویختند چنانکه آب از حوض روان شدی و بطلسم به بام خانه شدی و در مزملها بگشتی و خیشها را تر کردی و این خانه را از سقف تا به پای زمین، صورت کردند صورتهای الفیه و انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه چنانکه جمله آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند و بیرون این صورتهای نگاشتند، فراخور این صورت ها و امیر بوقت قیلوله آنجا رفتی و خواب آنجا کردی و جوانان را شرطست که چنین و مانند این نکنند..."

اینجا واضح می بینیم که در زمان شهزاده گی، مسعود که پدرش محمود هنوز زنده بود و از جانب پدر از هرات به خراسان حکمرانی میکرد، در یکی از باغ های معروف آن وقت هرات در دیوار های یکی از اطاق ها که خارخانه و آب های روان داشت و برای خواب های چاشت و بعد از چاشت امیر مسعود اختصاص یافته بود، تصاویر برهنه مردان و زنان را نقش نموده بودند.

می آئیم به لشکرگاه و به تذکرات امیر فرخی:
امیر فرخی مانند هم عصران و همقطاران خود عنصری و فرخی از یک گوشه دیگر به وجود تصاویر و نقوش دیواری گواهی میدهد و او ما را مستقیم به کنار هیرمند در لشکرگاه، در کوشک سلطنتی دشت لکان یعنی به جایی میبرد که محل مورد بحث ما است.

استاد فرخی در در و دیوار این قصر آنقدر رنگ و رنگ آمیزی و نقش و نگار دیده که دیده اش نگارستان شده و چون چین و نقاشان چینی در ین وقت شهرت جهانی داشتند، مینویسد که حتی ایشان هم از دیدن این همه الوان مات و مبهوت و حیران می ماندند.

خلاصه چیزهایی که تا اینجا راجع به تصاویر رنگه و نقاشی های دیوارهای کاخ های عصر غزنویان نوشتیم و با اینکه شاهد قول سخن سرایانی چون عنصری و فرخی و بیهقی داریم و هر کدام در غزنه و هرات و لشکرگاه چشم دید خود را نقل کرده اند باز هم تا پنج سال قبل که لشکرگاه کشف نشده بود ثبوتی برای متتبعین امروزی نداشتیم و بیانات شعرا و نویسندگان ما بحکم تخیل میرفت تا اینکه خوشبختانه در بهار سال 1328 (1949م) در طی جریان اولین مرحله حفاریات

هلهله خوشی از پای دیوارهای نیمه ویرانه کاخ محمود و مسعود از لشکرگاه بلند شد و انعکاس آن چون برق به کابل رسید و اولین پارچه تصویر رنگه دیواری کشف شد. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی مژده این کشف مهم را در طی نامه ئی به این جانب دادند و در مقاله ئی که به زبان فرانسوی در شماره دوم سال 1949 مجله AFGHANISTAN تحت عنوان «اولین نمونه تصاویر دیواری غزنوی» نوشتیم، موضوع را به همکاران و علاقمندان اعلام کردم و در آخر مقاله متن نامه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی را نشر نمودم که ترجمه آن بدین قرار است:

" در یکی از اطاق هائی که موقعیت مرکزی آن، آنرا اطاق خیلی مهمی جلوه میدهد، تزئیناتی کشف کردیم که به سقف اطاق ارتباط دارد. در این میان پارچه های بزرگ تزئیناتی موجود است بشکل گل های مارپیچ. از این هم بهتر ستون هائی بدست ما افتاده رنگه با نقوش و تصاویر. متأسفانه حین افتادن از سقف اغلب آنها پارچه پارچه شده ولی اقلای یک پارچه بزرگ سلامت بدست ما رسیده و روی آن تصویر جوانی نقش است که سرش کمی خمیده و یکنوع دستاری بسر دارد. این پارچه خیلی قشنگ و زیبا است. از خطوط چهره جوان معلوم میشود که دست نقاش هنرمندی آنرا رسم کرده و این پارچه که عجالتاً تنها پارچه تصویر دیواری غزنوی است مرا متیقن ساخته است که در عصر غزنویان نقاشی به مدارج کمال رسیده بود. راجع به ارتباط این تصویر به عصر غزنوی شبهه ئی نیست زیرا روی آن دو ورقه تصاویر جدید دیگر وجود داشت که رنگ آمیزی و نقاشی های دوره های بعدی را وانمود میکرد و بعد از برداشتن آنها از روی ستون تصویر زیبای جوان پدیدار شد که حتماً به اولین عصر شکوه لشکرگاه تعلق میگیرد."

خوشبختانه ثبوت وجود تصاویر دیواری در کاخ دشت لکان منحصر به همین پارچه تصویر نماند. در خزان سال 1328 (1949م) که مرحله دوم حفاریات آغاز یافت، در تالار دربار قصر که بزرگترین و مجلل ترین اطاق کاخ سلطانی لشکرگاه بود در حصص تحتانی فیل پایه های بزرگ یک سلسله تصاویر رنگه تمام قدی اشخاص پیدا شد که تحت عنوان دوم این مبحث یعنی غلامان سرای سلطانی در آن مورد شرحی می نویسم.

کشف تصاویر رنگه در دیوار های بارگاه قصر سلطنتی غزنویان در لشکرگاه که شرح مختصر آنرا خواندید در واقع از نظر هنر در افغانستان و در تمام دنیای اسلام و شرق شایان توجه زیاد است زیرا با تذکرات مؤرخین و شعرا جایگاه آن بصورت مادی و عملی بکلی خالی بود و دانشمندانی که در اطراف هنرهای زیبای اسلامی تحقیق کرده اند، میدانند که تا حال جز میناتورهای عباسی معروف

به مدرسه بغداد و بعضی نقوش و تصاویر سفالی عصر سامانی کدام چیز دیگر در دوره های تاریخ اسلام به قدامت تصاویر رنگه بارگاه کوشک غزنوی لشکرگاه در دست نیست و این تصاویر هزار ساله که معرف و قریحه استادان خراسان (افغانستان) عصر غزنوی میباشد حتماً در تاریخ صنایع مستظرفه مشرق زمین و جهان اسلام مورد توجه خاص قرار خواهند گرفت.

طوریکه پیشتر شرح دادیم بعد از تصویر رنگه جوان، تصاویر دیگری که به تعقیب آن از لشکرگاه پیدا شد، سپاهیان عصر غزنوی را نشان میدهد و برای اینکه جزئیات لباس و اسلحه و موقعیت آنها را در دیوارهای بارگاه فهمیده بتوانیم مجبوریم موضوع غلامان سرای سلطانی را در عصر غزنویان مختصراً مطالعه کنیم.

راجع به غلامان سرای سلطانی یا به اصطلاح امروز «گارد سلطنتی» مؤرخین ما در موارد مختلف صحبت ها کرده اند و راجع به تعداد و نوعیت لباس و سلاح آنها و طرز و آداب محافظت قصر و شخص سلطان چیزهائی نوشته اند که اینجا به همه جزئیات کاری نداریم منتها تعداد و لباس و اسلحه آنها را از نظر دو تن از مؤرخین بزرگ، استاد ابوالفضل بیهقی و قاضی منهاج السراج جوزجانی معاینه میکنیم. حاجت به تذکار ندارد که ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی خود در موارد مختلف از غلامان سرای سلطانی و سپاهیان محافظ شخص سلطان تذکراتی دارد و پارچه ئی که در ذیل اقتباس میکنیم موقعی است در سال 423 هجری قمری که نماینده خلیفه عباسی القائم بالله بحضور سلطان مسعود غزنوی در کوشک در عبدالاعلی در سرای دیلمیان در بلخ مشرف میشود:

"... و کار لشکر و غلامان سرای و مرتبه داران حاجب بزرگ و سالاران بتمامی بساختند تاریخ سنه ثلث و عشرين و اربعمائه. غره این محرم روز پنجشنبه بود، پیش از روز کار همه راست کردند چون صبح بدمید چهار هزار غلام سرائی در دو طرف سرای امارت، بچند دسته بایستادند دو هزار با کلاه دو شاخ و کمرهای گران [ده معالیق بودند] و با غلامی عمودی سیمین و دو هزار با کلاه های چهارپر بودند و کیش و کمر و شمشیر و شقا و نیم لنگ بر میان بسته و هر غلامی کمائی و سه چوبه تیر بر دست و همگان با قباهای دیبای شوشتری بودند و غلامی سیصد از خاصگان در رسته های صفه نزدیک امیر بایستادند، با جامهای فاخر و کلاه های دو شاخ و کمرهای زر و عمود زرین و چند تن ان بودند که با کمر های بودند مرصع بجواهر و سپری پنجا و شصت بدر داشتند در میان سرای دیلمیان و همه بزرگان درگاه و ولایت داران و حجاب با کلاه های دو شاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه داران (وحجاب با کلاها) بایستادند و بسیار پیلان

داشتند (و لشکر بر سلاح و بر گستوان و جامه‌های دیبای گوناگون با عماریه‌ها و سلاح‌ها بدو رویه بایستادند) با علامتها تا رسول را در میان ایشان گذرانیده آید و رسولدار برفت با جنیبتان و قومی انبوه و رسول را برنشانند و آوردند و آواز بوق و کوس و دهل و کاسه بیل بخاست، گفتی که روز قیامتست و رسول را آوردند و بگذرانیدند برین تکلفهای عظیم و چیزی دید که در عمر خویش ندیده بود مدهوش و متحیر گشت و در کوشک شد و امیر رضی الله عنه بر تخت بود..."

به اساس نوشته بیهقی امیر مسعود چهار هزار غلام سرای به اصطلاح امروز «گارد شخصی» داشت که دو هزار آن کلاه دو شاخ و عمود سیمین و کمرهای گران ده معالیک داشتند و دو هزار دیگر کلاه‌های چهارپر بر سر میکردند و کیش و کمر و شمشیر و شقاو نیم لنگ بر میان می بستند و هر غلامی کمائی و سه چوبه تیر در دست میگرفت و همگان قبا‌های دیبای شوشتری میپوشیدند.

از این که معلوم نمیشود از دو هزار اول یا از دو هزار دوم یا از جمع هر دو سه صد تن غلامان «خاصه» بودند که (با جامه‌های فاخر تر و کلاه‌های دو شاخ و کمرهای زر و عمودهای زرین) در «رسته صفا نزدیک امیر» می ایستادند. در میان این سه صد تن غلامان خاصه «چند تن» آن که عده‌شان را پایان تر «پنجاه و شصت» تعیین میکند «با کمرهای مرصع به جواهر و سپر» در میان سرای قریب تر به سلطان می ایستادند چنانچه در بلخ در داخل «سرای دیلمیان» اخذ موقع نموده بودند. این بود شرح عده و لباس و اسلحه و موقعیت غلامان سرای سلطانی در عصر مسعود و اینک عین این موضوع را در زمان محمود هم مطالعه میکنیم.

موسیو شلوم برژه در مقاله ئی که تحت عنوان «نتایج دوره دوم و سوم حفاریات لشکری بازار» در شماره سال 1950 مجله **AFGHANISTAN** شایع کرده است، راجع به گارد سلطنتی سلطان محمود مطالبی از طبقات ناصری قاضی منهاج السراج جوزجانی اقتباس و ترجمه کرده است و ما اصل متن را اینجا میدهیم:

"حق تعالی این پادشاه را کرامات و علامات بسیار داده بود و از الت و عدت و تجمل آنچه او را بود بعد از و هیچ پادشاه را جمع نشد (و) دو هزار و پانصد پیل بود بر درگاه او و چهار هزار غلام ترک و شاق که در روز بار (او) بر میمنه و میسرۀ تخت (او) بایستادندی (و از ین غلامان) دو هزار غلام با کلاه چهارپر و با گزرهای زرین بر راستا او بود (بدی) و دو هزار غلام با کلاه دوپر با گزرهای سیمین بر چپای او ایستادندی".

معلوماتی که از دو مؤرخ و دو منبع معتبر تاریخی بدست می آید هر دو یک چیز است و یکی مکمل و مؤید دیگر می باشد و معلوم میشود که در دوره دو سلطان بزرگ غزنه، محمود و مسعود عده غلامان سرای سلطانی چهار هزار تن بوده که به دو دسته بزرگ دو هزاری تقسیم شده بود و در طرز لباس و عمود و کلاه از هم فرق داشتند و بیشتر شکل کلاه ها و نوعیت فلز عمود های سیمین و زرین ممیزه هر دسته بشمار میرفت.

همانطور که مشاهدات عنصری و فرخی و بیهقی را مبنی بر تصاویر رنگه دیواری و نقش و نگار دیوارهای کوشک های سلطنتی در غزنه و هرات و لشکرگاه کشفیات باستان شناسی بصورت عمومی تائید کرد، گفته های استاد ابوالفضل و قاضی منهاج السراج را در باب غلامان سرای سلطانی بصورت بهتر تائید میکند و خوشبختانه امروز تصاویر رنگه بسیار زیبا به اندازه قامت طبیعی بدست داریم که تمام جزئیات متذکره مؤرخین ما را مو به مو معرفی میکند. این تصاویر قراریکه پیشتر اشاره کردیم در قسمت های تحتانی شش فیل پایه تالار دربار کوشک دشت لکان در خزان سال 1949م کشف شد و امروز اصل و کاپی های رنگه آن در اطاق غزنه در موزه کابل موجود است.

بالا در متن بیهقی دیدیم که در عصر زمامداری سلطان مسعود در میان چهار هزار غلامان سرای سلطان دسته «غلامان خاصه» بود که در روز های دربار و مراسم رسمی و در شکارگاه ها در «رسته های صنف نزدیک امیر» می ایستادند و در میان ایشان «پنجاه و شصت تن» غلامان اخص الخاص بودند که در داخل کاخ ها و کوشک ها و سرای های سلطانی جایگاه مخصوص داشتند و «کمرهای مرصع به جواهر» داشتند. این عده «پنجاه و شصت» تن از نظر کشف تصاویر غلامان در لشکری بازار شایان دقت و توجه است زیرا در جدار فیل پایه های بارگاه کوشک دشت لکان تصاویر 44 تن از غلامان سرای سلطانی تشخیص شده است. تعداد 44 تن و نقش تصاویر آنها در تالار بارگاه نشان میدهد که به احتمال قریب تصاویر همان دسته غلامان اخص الخاص سلطانی عصر غزنوی را یافته ایم و چون نظر به نوشته های بیهقی غلامان اخص الخاص به دوره زمامداری سلطان مسعود تعلق میگیرد گفته میتوانیم که این 44 تصویر غلامان اخص الخاص همین سلطان را معرفی میکند. این 44 تصویر با پنجاه و شصت تن غلامان اخص الخاص متذکره بیهقی بی ارتباط نیست و احتمال دارد که اصل تصاویر از 44 هم پیشتر بوده و عده اصلی را پوره میکرد ولی عده ئی در اثر آتش سوزی های قصر در زمان علاؤ الدین جهانسوز و آسیبی که به قصر رسیده است، ناپدید شده باشد.

از جمله 44 تصویری که در لشکرگاه کشف شد متأسفانه عده ئی در آتش سوزی ها و باد و باران نهصد ساله و گزند روزگار صدمه دیده اند. سرهای این تصاویر از حد زرخ به بالا وجود ندارد و علت آن این است که موازی به سرهای تصاویر در دیوارهای فیل پایه های بارگاه کوشک، ستون های چوبی زیر پلستر تعبیه شده بود که با آتش سوزی ها سوخته و با سوختن خود آن حصه پلستر دیوارها را ناپدید کرده است. هکذا به استثنای یک تصویر پا ها در سائر تصاویر هم دیده نمیشود و آن حصه محتملاً به علت نزدیک بودن به کف اطاق از بین رفته است. این تصاویر به بلندی قامت طبیعی انسان است. لباس و اسلحه آنها مطالعات مبسوطی میخواهد و بیکی از مأخذ معتبر کتاب «آداب الحرب و الشجاعة» است که نسخه اصل آن در لندن (بریتش موزیم) و فوتو کاپی آن در لاهور و کلکته است، مورد ضرورت است معذالک بصورت مقدماتی مقاله ئی در ین مورد تحت عنوان «لباس و اسلحه گارد سلاطین غزنوی» به فرانسوی نوشته ام که در شماره یک، سال 1951 مجله **AFGHANISTAN** چاپ شده است و اینجا چند سطری در آن مورد مینگارم:

مهمترین پارچه لباس غلامان سرای سلطانی را بیهقی به نام «قبا» یاد کرده و این قبا به مفهومی که هنوز پیش خود داریم و تصاویر عین آنرا نشان میدهد، لباسی بود بلند که از یخن تا زیر زانو را می پوشانید. چپه گردن عریض و فراخ داشت که وقت پوشیدن مانند چین یکی روی دیگر می آمد. آستین های آن تا مچ دست می آمد و تنگ بود و به بازو و ساعد می چسبید.

پارچه قبا را هم استاد بیهقی معین کرده و آنرا «دیبای شوشتری» خوانده است. شوشتر شهری بود در خوزستان ایران که پارچه های ابریشمی آن در تمام قرون وسطی شهرت جهانی داشت. قراریکه روی تصاویر نگاه میکنیم همه غلامان سرای سلطانی قباهای شوشتری در بر دارند ولی پارچه آن متحد الشکل نیست. متن پارچه به رنگ های سرخ و گلابی و زرد و نصواری است ولی گل ها و تزئینات روی متن پارچه فرق دارد. بعضی خانه های مربع دارد و در میان هر مربع ستاره ئی دیده میشود، برخی خطوط عمودی دارد و قطارهای خال های مدور روی آن دیده میشود. بعضی خطوط عمودی دارد ولی در فاصله میان خطوط گل های مارپیچ، نوشته های عمودی کوفی ملاحظه میشود. روی متن پارچه بعضی از قباها دایره های بزرگ با گل ها و نوشته های کوفی تشخیص میشود و به این ترتیب تقریباً در همه قباها از لحاظ رنگ و گل و برگ و تزئینات تفاوت هائی دیده میشود و به تصور میتوان گفت که منظره دسته جمعی غلامان سرای سلاطین غزنوی با قباهای ملون ابریشمی شوشتری نهایت زیبا و نظر فریب و قشنگ بود و در تملو آفتاب چشم بیننده را خیره میکرد. روی هر دو

بازوی تمام سربازان نواری ملاحظه میشود که شاید نام و نشان دسته مربوطه آنها در آن نوشته شده بود. از چاک یخن آنها زیر لباسی بنظر میخورد که مانند پیراهن های امروزی افغانی یخه آن یک طرف بسته میشد. در یک تصویری که تا پا خراب نشده موزه هائی مشاهده میشود نظیر موزه های چرمی نرم که هنوز هم در میان ازبک های صفحات شمال مملکت معمول است و روی آن خامک دوزی ها میکنند و این خامک دوزی ها از آنوقت ها تا حال از بین نرفته است.

غلامان سرای سلطنتی در ین تصاویر همه عمود دارند که به دست راست بالاتر از کمر بند آنها گرفته اند و دسته آن روی شانه راست آنها گذاشته شده و کله عمود که موازی با کله خود آنها بود از میان رفته و قراریکه در متن بیهقی دیدیم همه گارد سلطنتی چهار هزار نفر بدون استثنا عمود داشتند منتها فلز آن فرق میکرد. یعنی دو هزار عمود سیمین و دو هزار دیگر عمود زرین داشتند. روی تصاویر، دسته بعضی عمود ها سفید و دسته برخی دیگر زرد و نصولاری است ولی گمان نمیکم با این ملاحظات جزئی به تعیین فلز عمودها در تصاویر موفق شده بتوانیم.

«کیش»، «شمشیر»، «شقا» و «نیم لنگ» که اینها را تیردان و تیرکش و جای کمان تعبیر کرده اند و تحقیقات مزید میخواهد روی این تصاویر دیده نمیشود. البته همه کمر بند دارند و در کمر آن ها بعضی تسمه ها و حلقه ها برای آویختن بعضی چیزها است که باید در روشنی اسناد مطالعه شود و اینجا به این جزئیات آنقدر ها ضرورت نداریم. راجع به کلاه های دوشاخ و چهارپر و دوپر متاسفانه چیزی گفته نمیتوانم زیرا قراریکه یاد آوری نمودم سر و کله سپاهیان در تصاویر از میان رفته است.

پیش از اینکه این مبحث دلچسپ به پایان برسد، میخواهم چند کلمه در باب روش و سبک نقاشی تصاویر منحصی ارتباط مکاتب هنری به عرض برسانم:

همانطور که خوانندگان گرامی انتظار دارند بدانند تصاویر رنگه لشکرگاه که خاطره منحصر به فرد نقاشان عصر غزنوی است به چه سبک و روش ساخته شده است، چهار سال قبل حین گرفتن خبر کشف تصاویر عین این بیقراری را داشتم و با بیصبری از خود می پرسیدم که آیا این تصاویر دیواری به چه سبک ساخته شده باشد. شبهه ئی نیست که در ین 20 سال اخیر که به باستان شناسی و تحقیقات تاریخی در افغانستان سر و کار دارم تصاویر متعدد دیواری از دوره های بودائی در هده و ککرک و بامیان و فندقستان دیده ام. این هم واضح است که در عصر تیموری میناتوری های بهزاد و همکاران معاصر او به چه روش بود. روی هم رفته تصاویر دیواری بامیان و فندقستان مربوط قرن های 5 و 7 مسیحی

و میناتوری مدرسه هرات به قرن های 14، 15 و 16 تعلق میگیرد ولی تصاویر لشکری بازار منحیث تاریخ به قرن های 11 و 12 ارتباط دارد. یعنی حدی است میان دو دوره معین فوق.

خوانندگان گرامی لابد شنیده اند که آئین مانی در عصر ترک های اوگور در آسیای علیا و چین تا اواسط قرن نهم مسیحی دوام داشت و با اینکه سیر آنرا آئین بودائی به طرف شرق تهدید میکرد، بقای خود را در نقاطی که ذکر کردم تا زمان مسافرت مارکوپولو یعنی تا به قرن 17 مسیحی حفظ نمود.

از طرف دیگر دیانت مسیحیون نسطوری که در زمان ساسانی ها شهرتی پیدا کرده بود در شمال و غرب افغانستان و ترکستان چینی و چین پیروانی داشت چنانچه منابع اسلامی از حیات و زندگانی پیروان این دیانت حتی در قرن دهم مسیحی در ترکستان چین صحبت میکنند و امروز متون زیاد نوشته های مذهبی نسطوری که از منطقه تورفان کشف شده است، در دسترس دانشمندان است. در همان قرن ده مسیحی که ذکر کردم از وجود نسطوری ها در خراسان در شهرهایی مثل هرات و مرو هم خبرهایی داریم.

در اثر کشفیات هیئت های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی متونی به السنه مختلف مربوط به آئین بودائی، مانی و نسطوری کشف شده و با آن تصاویری روی لوحه های چوب و پارچه بدست آمده که دانشمندان از نظر سبک هنری آنرا مدرسه «هند و ایرانی» میخوانند. در داخل افغانستان در دوره های پیش از اسلام در نقاشی های دیواری بودائی روش دیگری داریم که پروفیسور هاکن آنرا بنام «ایرانو بودائی» یاد کرده و شواهد آن مخصوصاً در بامیان مشهود است. این سبک «ایرانو بودائی» که جلوه گاه آن بیشتر خاک افغانستان است و در ترکستان چینی هم شواهدی دارد بعد از دیانت بودائی در آثار هنری پیروان مانی و نسطوری هم باقی مانده است. تصاویر راهبین ترکان اوگور که دیانت مانی را قبولدار شده بودند که «فن لوکک» از علاقه تورفان (ترکستان چین) کشف کرده تا اندازه زیاد تصاویری را به یاد میدهد که «سر اورل استین» و هاکن در ختن و بامیان کشف نموده اند. از طرف دیگر طوریکه موسیو رونه گروسه متوفی، استاد شهیر شرق شناس فرانسوی به ملاحظه میرساند تصویر و جراپانی (محافظ گارد) به سبک ساسانی که از مقام «دندان ویلیک» ترکستان چین پیدا شده است با اولین میناتوری های عباسی مدرسه بغداد متعلق به قرن 12م شباهت های زیاد دارد و بدین قرار ارتباط و تعلقات میناتوری های اسلامی عصر عباسی مدرسه بغداد با تصاویر سبک «ایرانو بودائی» قائم و ثابت شده است و آخرین مظاهر سبک اخیر

الذکر تصاویر قشنگ فندقستان (دره غوربند) میباشد و آخرین تصاویر رنگه دیواری بودائی فغانستان است که به قرن 7 مسیحی تعلق میگیرد.

چون پیروان بودائی در عصر صفاری ها و معاصر ورود و استقرار پدر و جد سلطان محمود و مسعود غزنوی بکلی از بین نرفته بودند و میان الپتگین و سبکتگین و آخرین شیر بامیان در آن دره معروف جنگ ها شده است، این تماس و تصادم میان بودائی ها و اجداد غزنوی ها از نظر این مطالعات در خور دقت است بدین معنی که استادان هنرمند بودائی بامیان و فندقستان بعد از اینکه به دین مقدس اسلام داخل شدند و غزنه کانون و دارالملک سلاله اسلامی آل ناصر شد، نقاشان و استادان میناتور ساز چه از خود استادان قدیمه بامیان و فندقستان و چه از آثار دانش و هنر آنها مستفید شدند و بدین جهت قراریکه ملاحظه میکنیم تصاویر دیواری عصر غزنوی که از لشکرگاه بدست آمده است به روش «هند و ایرانی» تصاویر بودائی و نسطوری و مانی مکشوفه از افغانستان و آسیای مرکزی شباهت هائی زیاد دارد.

مقصد از اصطلاح عملی مدرسه «هند و ایرانی»، اینجا نه «هند» است و نه «ایران کنونی» و نه بصورت ترکیبی نفوذ هر دو بلکه اسمی است وضعی برای مدارس هنری و فرهنگی و مدنی که میان هند و ایران امروزی به سر زمین افغانستان مختص است و میتوان آنرا سبک و روش «آریائی»، «خراسانی» یا «افغانستانی» خواند.

صنعت هیکل سازی و نقوش و تصاویر رنگه دیواری در دوره های بودائی و زمانه هائی که آئین مانی و نسطوری در آریانا مروج بود مراتب بلندی را پیموده بود. امروز خوشبختانه نمونه های تصاویر دیواری هده، بامیان، ککرک و فندقستان همه پیش ما در موزه کابل موجود [متأسفانه که دیگر وجود ندارند] و بنابراین ممیزات هر دوره و هر جا را مطالعه میتوانیم. منتها همانطور که پیروان آئین مانی و نسطوری در حصص غربی و شمال در سیستان و حوزه هریرود و باختر از مدارس هنری بودائی آریانای مرکزی و شرقی الهام گرفتند، هنرمندان دوره های اسلامی منجمله نقاشان عصر غزنوی بنوبه خود از آنها و روش هنری آنها استفاده کردند. اگر در تصاویر رنگه دیواری بامیان و ککرک و فندقستان و لشکرگاه به نظر دقت نگاه شود، نقاط مشترک زیاد نه تنها در روش هنری بلکه در شکل لباس و اسلحه هم به مشاهده میرسد و این مشاهدات ثابت میسازد که سوابق هنر نقاشی در مملکت موجود بود و به تقاضای ایجابات زمان و مکان تحولاتی در آن پدید آمده است.

گفتار هفتم

مقصوره اختصاصی کوشک سلطنتی و مسجد جامع لشکرگاه

به بست رهگذرد و بیخ کفر بکند
بجای بتکده بنهاد مسجد و منبر

دوره تمدن غزنوی در افغانستان یک تمدن اسلامی است و خانه خدا در میان خانه
های مردم چه در غزنه، چه در بست، چه در زرنج، چه در هرات و چه در
بلخ شکوه و عظمت و جلال مخصوصی داشت. اردوی فاتح غزنوی
چه در غزنی و چه در لشکرگاه و چه در سائر بلاد پهلو به
پهلوی سلطان نماز میگذرانید و با قوت ایمان، صدای
تکبیر الله اکبر را تا کرانه های گنگ
بلند آوازه کردند.

مقصوره اختصاصی کوشک سلطنتی مسجد جامع لشکرگاه عبادتگاه و بارگاه پهلو به پهلو مسجد جامع غزنه

عبادت خانه محمود در جوار مسجد جامع غزنه
جایگاه های مخصوص برای نماز گذاری سه هزار غلام
خطوط زرین و لاجوردین روی سنگ رخام
دانشگاه و کتابخانه جامع مسجد غزنین
مسجد آدینه لشکرگاه
خراب شدن مسجد جامع در عصر جهانسوز
مرمت کاری مسجد آدینه
اولین مسجد به سبک عمرانی افغانستان

در مبحث «حفریات در لشکرگاه» متذکر شدیم که در سال 1949م در طی مرحله دوم حفریات در حالیکه جریان کاوش ها را موسیو لوبر مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی نظارت میکرد، در جوار تالار دربار کوشک سلطنتی مسجد کوچک که اصلاً مقصوره اختصاصی بود، کشف شد. هکذا این هم گفته شد که در خزان 1951م در طی پنجمین و آخرین مرحله حفریات در حالیکه بساط تحقیقات نزدیک بود برچیده شود در مقابل بدنه دیوارهای کاخ جنوبی لشکرگاه بالاخره مسجد جامع با سنگ فرش صحن و بقایای فیل پایه ها و محراب مکشوف شد.

راجع به مقصوره و مسجد جامع لشکرگاه پاره مطالبی گفتنی داریم که از نظر ارتباط با خود کاخ خالی از دلچسپی نیست ولی چون روشی که در نگارش این اثر تعقیب شده چنین بوده که اول موضوع را در روشنی متون تاریخی و ادبی مطالعه کرده ایم با اینکه متأسفانه راجع به مقصوره و مسجد جامع لشکرگاه چیزی در دست نیست به تاریخ یمینی مراجعه میکنیم و آنچه ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی مربوط مسجد جامع غزنه نوشته نقل میکنم. با اینکه مسجد جامع غزنه بدان شرحی که عتبی میدهد از بدایع جهان معماری و مهندسی بوده و مقصوره و مسجد جامع لشکرگاه را به هیچ نحوی از انحاء بدان نمیتوان مقایسه کرد معذالک نقل متن ترجمه تاریخ یمینی در اینجا بسیار مفید و دلچسپ است و علاوه بر اینکه عظمت و نفاست مسجد جامع غزنه و اهتمام سلاطین مقتدر آنرا در تعمیر مساجد وانمود میکند برای نشان دادن ترتیباتی که برای ساختن مقصوره و عبادتگاه های شخصی و اختصاصی گرفته میشد هم بسیار مفید است و بعد از خواندن آن موضوع مقصوره خصوصی بارگاه کوشک سلطنتی دشت لکان و دیگر مسائل مربوط خوب تر فهمیده خواهد شد. این است نظریات عتبی که تحت عنوان «ذکر مسجد جامع غزنه» از تاریخ یمینی اقتباس میشود:

"چون سلطان از دیار هند مظفر و منصور با اموال موفور و نفایس نامحصور باز گشت و چندان برده بیاورد که نزدیک بود که مشارب و مشارع غزنه برایشان تنگ آید و ماکل و مطاعم آن نواحی بدیشان وفا نکند و از اقاصی اقطار اصناف تجار روی به غزنه آوردند چندان برده باطراف خراسان و ماورالنهر و عراق بردند که عدد ایشان بر عدد حرائر و احرار زیادت شد و مردم سپید چهره در میان ایشان گم گشت و سلطان را رغبت افتاد که انفال آن اغفال در وجه بریتی وافی و حسنه باقی صرف کند و بوقت نهضت فرموده بود تا از بهر مسجد جامع بغزنه عرصه اختیار کنند چه جامع قدیم بر وفق روزگار سابق و قدر خفت مردم بنیاد کرده بودند بوقتی که غزنه از زمعات بلاد بود و از بلاد معمور و دیار مشهور دور دست افتاده و چون سلطان از ین غزو بازگشت تقطیع و توسیع عرصه جامع تعین رفته بود و تاسیس و تربیع آن تمام گشته و دیوارهای آن بنیاد

ممهّد شده بفرمود تا در وجه اهتمام اتمام آن عمارت مال فراوان بریختند و استادان حاذق و عمله چابک ترتیب دادند و از ثقات حضرت قهرمانی کافی و معماری جلد برایشان گماشته تا از بام تا شام بر کار ایشان مشارفت میکرد و بصدق عمل و مرمة خلل مطالبت مینمود و چون کفه آفتاب بر قله افق مغرب نشست ترازو فرایش گرفتی و از عهده اجرت ایشان بیرون آمدی و همه گران بارد و اجر جزیل و دو ثواب جمیل با مساکن خویش رفتندی یکی منقود از خزاین سلطان و یکی موعود از حضرت رحمن و از نواحی و اقطار سند و هند درختی چند بیاوردند در رزانت و وصانت متقاب و در ثخانت و متانت متناسب و در کمال اعتدال بغایت و در استقامت قامت به نهایت، همانا رحم زمین آن درختها را از بهر کاری معلوم تربیت میکرد و از برای روزی محتوم تربیت میداد و از جاهای دور دست سنگهای مرمر فرا دست آوردند مربع و مسدس همه روشن و امّلس و طاقها بقدر مدبصر بر کشیدند که تدویر آن از مقوس فلک حکایت میکرد و سدیر و خورنق را از حسن مبانی آن ناموس میرفت و آنرا بانواع الوان و اصباغ چون عرصه باغ بیاراستند و چوت روصه ربیع پر نقش بدیع کردند چنانکه چشم در آن خیره میگشت و عقل در آن حیران میماند و تذهیب و تزویق آن بجائی رسانید که صنعت صناع رصافه باضافت تصنع و تنوق نقاشان آنروزگار در مقابله آن ناچیز شد و در تزئین و تمویه آن بر خارف زریاب اختصار نکردند بلکه شفشفهای زر از قدود بدود و اجسام اصنام و ابدان اوّثان فرو میریختند و بر درها و دیوارها میبستند و سلطان یکخانه از برای مستبد خویش ترتیب فرمود، در تربیع بنا و توسیع فنا و تشکیل اعطاف و ارجای آن ابواب تائق تقدیم رفت و ازار و فرش آن از سنگ رخام فراهم آوردند و پیرامن هر مربعی از مربعات آن خطی از زر در کشیدند و به لاجورد تکحیل کردند و از حسن تلوین و تزئین بجائی رسانیدند که هر کسی که میدید انگشت تعجب در دندان میگرفت و میگفت ای آنکه مسجد دمشق دیده و بدان شیفته شده، دعوی کرده که مثل آن بنیادی ممکن نگردد و جنس آن عمارت صورت نبندد بیا و مسجد غزنه مشاهدت کن تا بطلان دعوی خود بینی و سخن خویش را بکلمه استثنا استدراک کنی و بدانی که حسن صفتی است از اوصاف او و ابداع عبارتست از صنعت الطاف او و در پیش این خانه مقصوره بود که در مشاهر هر اعیاد و جمعات سه هزار غلام در وی بادای فرایض و سنن بایستادندی و هر یک در مقام معلوم خویش بی مزاحمت دیگری بعبادت مشغول شدی و در جوار این مسجد مدرسه بنانهاد و آنرا بنفایس کتب و غرائب تصانیف ایمة مشحون کرد، مکتوب بخطوط پاکیزه و مقید به تصحیح علما و ایمة فقها و طلبه علم روی بدان نهادند و به تحصیل و ترتیل علم مشغول شدند و از اوقاف مدرسه وجوه رواتب و مواجب ایشان موظف میگشت و مشاهرات و میاومات ایشان رائج میرسید و از سرای عمارت تا حظیره مسجد راهی ترتیب دادند که از مطمح ابصار و موقف انظار نظار پوشیده بود و سلطان در اوقات حاجات با

سکینیتی تمام و طمانینتی کامل از بهر ادای فرایض بدان راه به مسجد رفتی و هر یک از افراد امرأ و احاد کبراً حظیره مفرد بنا نهادند که حقیقت خیر و استکمال وصف آن جز بمعاینه و مشاهده امکان نپذیرد و عرصه غزنه در ایام دولت سلطان در اتساع بنیان و استحکام ارکان از جملگی بلاد عالم در گذشت و از جمله زواید مبانی آن هزار محوطه بود از جهت مرابط فیلان که در هر یک سرائی فسیح و خطه وسیع میبایست از جهت فیلان و مرتبان طعام و کافلان حوائج و خدای تعالی را در تعمیر بلاد و تکثیر عباد مصالح خافی و حکم وافی مدرج و مضمّن است."

معلوماتی که عتبی راجع به مسجد جامع غزنی میدهد هر حصه و هر سطرش قابل تفسیر و تبصره است که اینجا سخن را به درازی میکشاند و بحث ما عجالتاً اینجا مختصر و محدود به لشکرگاه است. پیشتر متذکر شدیم که در سال 1328 (1949م) مقصوره ئی در جوار تالار دربار کوشک سلطنتی دشت لکان کشف شد. از روی معلومات عتبی معلوم میشود که تعمیر مقصوره، عبادت خانه های خصوصی در عصر غزنوی ها باب بود چنانچه در جوار مسجد جامع غزنه «سلطان یک خانه از برای مستعبد خویش ترتیب فرمود» و قراریکه دیدیم سنگ فرش آن از پارچه های مربع سنگ رخام بود و مربع ها را خطوط زرین مکحول به لاجورد از هم جدا ساخته بود. مقصوره کوشک سلطنتی لشکرگاه در داخل تالار دربار در زاویه جنوب غربی کشف شد. در حقیقت اگر روی پلان بارگاه قصر ملاحظه شود در ضلع جنوب آن در دو زاویه جنوب غربی و جنوب شرقی دو اطاق کوچک دیده میشود که اولی مسجد بوده و دومی معلوم نمیشود به چه مقصد ساخته شده بود. دیوارهای چهار ضلع مقصوره و محراب آن با گل ها و اشکال هندسی و کتیبه ها به رسم الخط کوفی تزئین شده بود و این تزئینات همه پارچه هائی است بریده در گچ که منحیث کار و شیوه خط نهایت زیبا و قشنگ است. وجود این مقصوره متصل بارگاه سلطانی نشان میدهد که این عبادت خانه کوچک مخصوص شخص سلطان و بعضی از مقربین دربار بوده و در روزهای دربار در اینجا نماز میگذارند. طبیعی است که از لحاظ تزئین و تلوین مقصوره کوشک لشکرگاه به مقصوره سلطان محمود که در جوار مسجد جامع در غزنی ساخته بود، نمیرسید معذالک گچ بری ها و نقوش آن نهایت زیبا است و خوشبختانه با ترتیباتی که گرفته شده است محراب و تمام تزئینات دیوارهای این مقصوره بصورت لوحه های بسیار بزرگ بریده و به موزه کابل آورده شده است و در نظر است که در جایگاه مخصوص مجدداً ساخته شود زیرا به حیث یک مسجد اوائل عصر غزنویان قدیم ترین مسجد افغانستان است که با همه جزئیات خود خوشبختانه تا حال باقی مانده است.

هیئت باستان‌شناسی فرانسوی علاوه بر مقصوره با بی صبری تمام انتظار کشف مسجد جامع را در لشکرگاه میکشیدند و قراریکه در مبحث حفريات لشکرگاه شرح دادیم بالاخره مسجد جامع در پیشاپیش حصه وسطی ویرانه‌ها کشف شد و موسیو شلوم برژه مدیر هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در شماره 1 سال 1952م مجلهٔ **AFGHANISTAN** در آن مورد می‌نویسد:

"مسجد جامع لشکری بازار عبارت از بنای معظمی بود که دو صحن طولانی داشت به درازی 86 متر و عرض ده و نیم متر. یکطرف آن به دیوار محوطه مسجد متکی بود و سه طرف دیگر آن رخ به میدان وسیعی باز بود. این مسجد بشکل و قیافه اولی خود عمارتی بوده در عین زمان ساده و مجلل. شبستان مرکزی آن که محراب مسجد در آن قرار داشت، گنبدی داشت بلند و روی چهار پایه آجری استوار بود. به دو طرف گنبد شبستان مرکزی جناح شمالی و جنوبی مسجد در دو قطار گنبدی‌های کوچک روی یک سلسله پایه‌های آجری آباد شده بود و منتها الیه این دو جناح بصورت دو کمان در نظر جلوه میکرد. تنها دیوار این مسجد دیوار محوطهٔ آن بود که مانند پرده‌ئی در حصهٔ عقبی محراب و بنا کشیده شده بود و در مقابل آن دو قطار پایه‌ها دیده میشد. اندازه خشت‌ها، اهتمامی که در گذاشتن آنها بکار رفته، و زحمتی که در قالب‌گیری خشت‌های ذوقنقه‌ئی شکل برای فیل پایه‌ها کشیده شده و اشکالی که چیدن خشت‌ها نشان میدهد همه یکجا شده به مهارت بناهان این عصر حکم میکند و ثابت میسازد که ثمرهٔ کار آنها عمارتی زیبا و قشنگی بود."

باستان‌شناسان حین کشیدن خاک‌های متراکم از صحن مسجد و صفاکاری سنگ فرش فیل پایه‌ها و محراب و غیره به تثبیت پاره ملاحظاتی مبنی بر خرابی و آبادی مجدد مسجد مذکور موفق شدند که ذکر آن خالی از دلچسپی نیست و اینک به بقیهٔ مقاله موسیو شلوم برژه مراجعه میکنم:

"از روی پاره ملاحظاتی که حین جریان حفريات بعمل آمد، واضح شد که بنای عالی مسجد جامع لشکرگاه یک دفعه طوری خراب شده است که تجدید تعمیر آن بکلی سر از نو صورت گرفته است. بجای فیل پایه‌های اصلی فیل پایه‌های عادی ساخته اند و حتی اگر از پایه‌های قدیم بقایائی مانده بود روی آنرا با اضلاع و سطوح مربع پوشانیده اند، عوض گنبد بزرگ اصلی گنبد کوچک و عوض محراب، محراب جدیدی وضع کرده اند. بدین صورت مسجد جامع بعد از خرابی بار دیگر آباد شده و مورد استعمال یافته و بعد بار دیگر بکلی ویران شده و متروک بدست عوامل طبیعی مانده است."

مطالعه چنین بنائی اشکال زیاد ندارد. اگر در عالم خیال ملحقات جدید و آبادی های تازه ساخت آن برداشته شود عمارت قدیمه با شکل و قیافه اصلی آن هویدا خواهد شد. این تخیل اگر جامه عمل بخود بگیرد، باز اشکالی پیش نمیشود زیرا میان طرز اسلوب آبادی اولیه و جدید، میان مصالح تعمیر درین دو دوره آنقدر فرق بارز است که اشتباهی ابداً رخ نمیدهد.

موضوع دیگری که حالا جلب نظر میکند و بصورت سوال در خاطر میگردد، تعیین تاریخ تعمیر مسجد جامع و تاریخ مرمت کاری آنست. البته حفریات درین زمینه کدام دستاویز قطعی به ما نداده ولی چون از احتمال بعید مینماید که قصر لشکری بازار در عصر سلطنت محمود (421-388 مطابق 1030-998م) و مسعود (421-432 هه مطابق 1041-1030م) مسجد جامع نداشته باشد. من شخصاً به این عقیده هستم که مسجد مذکور در عصر سلاطین فوق الذکر غزنه آباد شده و مهارت و ذوق فنی هم این نظریه را تائید میکند. تعیین تاریخ مرمت کاری آن مشکلتر است. حفریات حصص جنوبی قصر سلطنتی واضح ساخت که این کاخ عالیشان یک دفعه در اثر آتش سوزی ویران شده و بار دیگر در آن مرمت کاری بعمل آمده و بالاخره در اثر حریق دوم ویران گردیده است. این مراتب و حوادث عیناً در مورد تعمیر و مرمت کاری و ویرانی اول و دوم مسجد جامع هم صدق میکند.

یک چیز که پیش ما واضح است، تاریخ مرمت کاری قصر است که خوشبختانه در پارچه ئی از یک کتیبه عربی بجا مانده و بدست ما رسیده است. به قرار این کتیبه مسجد جامع لشکری بازار بین (550-559) هجری مطابق (1164-1155م) مرمت کاری شده. از طرف دیگر تاریخ حرقی که در عصر سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بوقوع پیوسته است، هم معین است که در حوالی 545 هجری و 1150 مسیحی قرار میگیرد.

پس اگر بصورت محقق و یقین گفته نتوانیم، به احتمال قریب اظهار نظر میتوانیم که مسجد هم در طی واقعات آتش سوزی و خرابکاری عصر جهانسوز ویران شده و بعد در دوره سلطنت جانشینان علاءالدین، موقعیکه خاندان سلطنتی غور قصر را مرمت کاری میکردند مسجد هم مرمت شده است. خرابی و انهدام قطعی مسجد جامع مانند کوشک سلطنتی لشکرگاه در عصر تهاجم مغل صورت گرفته و از آن روز تا حال ویرانه و متروک مانده است.

اهمیت مسجد جامع لشکری بازار از نقطه نظر سبک عمرانی علاوه بر تاریخ محلی در تاریخ خاک هائی که دارای فرهنگ آریائی هستند خیلی زیاد است. اگر

چه در ین موضوع مخصوص هنوز اظهار نظر قبل از وقت است معذالک در این 15 سال اخیر در اثر تحقیقات موسیو اندره گودار که در «اتارۀ» ایران طبع شده است، مراحل را پیموده و تا یک حد کافی معلومات لازمه فراهم شده است. شبیه ئی نیست که مطالعات موسیو گودار سراسر وقف ابتدائی است که در خاک های ایران وجود دارد. در افغانستان به استثنای یک مثال که عبارت از مسجد جامع هرات است و در عصر غوری ها تعمیر شده است تا حال از وجود کدام مسجد که قبل از تهاجم مغل آباد شده و بقایای آن مانده باشد، سراغ نداریم. مسجد جامع لشکری بازار اولین مسجدی است که از لحاظ فنی سبک خراسان را در تاریخ تعمیر مساجد در قرون اولیه اسلامی نشان میدهد و چون تاریخ مسجد جامع نسبتاً قدیم و ارتباط آن به عصر غزنوی ها مسلم میباشد، مطالعه خصوصیات آن از نقطه نظر چگونگی روش بناهای مساجد در عالم اسلام کمال اهمیت دارد.

////////////////////////////////////

باقی در آینده